

# دو شهر



گزیده ای از کتاب : صدای خرد جاودانه

جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی

تصویر : اودیون رُدن

## دو شهر...

زندگی ، روی باله‌ایش بلندم کرد و بر قلّه بلندیهای " جوانی " قرار داد. سپس با اشاره ای به پشت سر، مرا به نگریستن دعوت نمود... برگشتم و شهر غریبی را دیدم... توده های دود تاریک و رنگارنگی از آن بر میخاستند و به سان اشباح ، به آرامی می جنبیدند... ابر نازکی تقریباً تمام شهر را از نظرم محو نموده بود...

بعد از لحظه ای سکوت با حیرت فریاد کشیدم : زندگی ! این چیست که می بینم؟  
و زندگی پاسخ گفت : شهر " گذشته " هاست... تماشا کن و ببیندیش...

حیران در این نمایش جادویی، موجودات و بناهای بسیار دیدم :

تالارهایی برای " عمل " ، بنا شده چون موجوداتی غول پیکر در زیر بالهای خواب...

معابدی برای " سخن " که گوئی اشباحی در اطرافش از یأس زوزه سر داده و آواز امید می خواندند...

مناره های " اندیشه " که چون گدایان دست دراز کرده بودند...

خیابانهای بلند " هوس " را دیدم، به سان جویبار های جاری در میان درّه ها...

و انبارهای " اسرار " را در پناه قراولهای ریا و کتمان و پنهانکاری و غارت گشته با دزدان راز و آگاهی...

و برجهای " قدرت " را... برپا شده با جرئت و شهامت و نابود گشته با بیم و وحشت...

و معبد " رویا " ها را... آراسته با خواب و ویران شده با هشیاری...

و کلبه های کوچک مسکون " سستی " ها...

و مساجد ایثار و تنهایی...

و انجمن های روشن گشته با درک و فهم و فرو رفته در ظلمت نادانی را...

میخانه های " عشق " را دیدم... آنجا که عشاق از یکدیگر مست می شوند و پوچی و فنا بر آنها ریشخند می زند...

و نمایشهائی را بر صحنه دیدم...نمایشهائی که در آن "زندگی" به ایفای نقش خود پرداخته و "مرگ"، مصیبتهای زندگی را به پایان می رساند...

و اینچنین بود شهر "گذشته" ها...

چه دور و چه نزدیک...

و به زحمت نمایان در میان ابرهای تاریک...

سپس زندگی اشاره ای کرد و گفت : به دنبالم بیا ! بیش از اندازه در اینجا درنگ کرده ایم...

پرسیدم : زندگی ! به کجا می رویم ؟

و زندگی پاسخ گفت: به شهر "آینده"...

گفتم : زندگی! رحم کن به من ! به ستوه آمده ام ! پاهایم کبود گشته و نیرو ترکم نموده است...

و زندگی با تندی جواب داد : به پیش رفتن ادامه بده، دوست من...

بی حرکتی ، جز پستی و ترس نیست...

در تماشای "گذشته" متوقف شدن، جز نادانی و ضعف نیست ...

به دور دستها بنگر...شهر "آینده" ، خاموش، صدایت می کند...

گزیده ای از کتاب : صدای خرد جاودانه

جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی

تصویر : اودیون رُدن